

«مقاله پژوهشی»

واکاوی تصویرسازی ملاصدرا از اخلاق بر پایه رویکرد سنجش گرایانه فلسفی در پرتو آراء اندیشمندان

فرشته ابوالحسنی نیارکی^۱، هاشم قربانی^۲

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران (نویسنده مسئول)؛ f.abolhasani@umz.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه بین المللی امام خمینی، قزوین، ایران؛ qorbani@irs.ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۳۱

An Investigation on Mulla Sadra's Definition and Conceptualization of Morality A Philosophical Comparative Approach

Fereshte Abolhasani Niaraki¹, Hashem Qorbani²

1. Assistant Professor of Islamic Philosophy and Theology, Mazandaran University, Babolsar, Mazandaran
(Corresponding Author); f.abolhasani@umz.ac.ir

2. Assistant Professor of Islamic Teaching, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran;
qorbani@ISR.ikiu.ac.ir

Abstract

Mulla Sadra has provided a definition of morality that we can classify it in the category of definition based on the inner attributes and Habitus (*malake*) morality. But, based on substantial motion (*harkate jowhari*), he believe to different esoteric form in each level of being, and so habitus behavior in his philosophy differences whit *Mashaie's* definition. In this paper, we have reconstructed Mulla Sadra's understanding of morality by analyzing his philosophical foundations, in the light of dialogue with the opinions of other thinkers and comparative method. Representation of Sadra's idea based on the factors and principles of moral behavior, that are important in other sciences, is one of the innovative aspects of this paper. Morality is a kind of appearance of existential dignity of person in response to his situations, problems and conflicts or what includes an intention, decision-making or doing optional act, in the context of what is considered good or bad in his or society's argument. In this responding, he uses from all his inner and internalized existential capacities, such as Knowledge and its tools, natural forces, motivations and emotions, physical forces and etc.; and of course the intellectual thought are first. This response manifests itself in various forms, such as external behavior or a kind of conversation with himself (thinking, moral decision and reasoning, intentions) and with others, in different languages.

Keywords: Mulla Sadra, Morality, conceptual analysis, comparative comparison, philosophical foundations.

چکیده

ملاصدرا تعریفی از اخلاق ارائه کرده که بر اساس طبقه‌بندی این جستار، تعریف به صفات درونی و ملکه‌انگاری اخلاق قلمداد می‌شود. اما ملکه نزد وی که بنا بر حرکت جوهری، به صورت باطنی متمایز در هر مرتبه است قائل، متمایز از ملکه در پارادایم مشائی است. این مقاله با گذار از تحلیل تعریف وی، در پرتو گفتگو با آراء اندیشمندان و روش مقایسه تطبیقی و تحلیل مبانی فلسفی او با روش تحلیلی فلسفی، به بازسازی تلقی ملاصدرا از اخلاق پرداخته است. همچنین بازنمایی انگاره صدرایی بر اساس عوامل و مبادی رفتار اخلاقی که در سایر علوم اهمیت دارد، از وجوه نوآورانه این جستار است. اخلاق، نوعی بروز و ظهور مرتبه وجودی فرد است، در پاسخ به مواجهات او با موقعیت‌ها، مسائل، تعارض‌ها یا آنچه متضمن یک نیت، تصمیم‌گیری یا انجام فعلی اختیاری است، در بستری از آنچه در استدلال خویش یا جامعه، خوب و بد شناخته می‌شود. فرد در ارائه این پاسخ از تمامی ظرفیت‌های درونی و درونی‌شده وجودی خود (شناخت و ابزارهای معرفت، نیروهای سرشتی، انگیزش و عاطفه، نیروهای بدنی و...) و البته با اولویت مبادی فکری، بهره می‌جوید و این پاسخ به اشکال مختلفی چون رفتار بیرونی یا نوعی گفتگوی با خود (تفکر، تصمیم و استدلال اخلاقی، نیت) و دیگران (با انواع زبان) نمود می‌یابد.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، اخلاق، تحلیل مفهومی، مقایسه تطبیقی، مبانی فلسفی.

مقدمه

اخلاق پدیده‌ای چندوجهی است و از منظرهای مختلف و در معارف مختلف (نظیر معارف اسلامی، فلسفه اخلاق، حکمت عملی، اخلاق حرفه‌ای، و علوم روان‌شناسی تربیتی و رشد و...) مفهوم و تعریف گوناگونی از آن ارائه شده است. برخلاف اندیشمندان فلسفی-تحلیلی که به تعریف اخلاق پرداخته‌اند، تعریف در علوم تجربی اهمیت چندانی ندارد، با این حال، برخی از اندیشمندان تعاریفی ارائه داده‌اند یا به‌رغم عدم تصریح، می‌توان انگاره ایشان را از آثارشان رصد کرد که البته در تعریف قلمرو اخلاق و ویژگی‌های آن، ممکن است بر فلاسفه اخلاق تکیه کنند (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۱/ ۶۹).

ملاصدرا اخلاق را ملکه‌ای می‌داند که بر اساس آن، افعال به‌سهولت و بدون فکر صادر می‌گردند. این تحلیل به‌ظاهر به‌سان تعاریف مشائی و مبتنی بر ملکه‌انگاری اخلاق است. فرضیه این تحقیق آن‌است که ملکه در منظومه فلسفی صدرایی تحلیلی دیگر دارد: هیئت حاصل از ملکات، نوعی صورت باطنی است که با اشتداد وجودی حاصل آمده و نوعی ظهور و بروز مرتبه وجودی شخص است؛ این امر به رسوخ در نفس تعبیر شده و پایداری اخلاق را تضمین می‌کند. موضوع این جستار واکاوی انگاره ملاصدرا از اخلاق مناسب با مبانی فلسفی اوست که با مقایسه تطبیقی، به بازسازی و به‌روزرسانی تعریف وی می‌انجامد. همچنین برای ایجاد فضای گفتگو میان صدرا و دیگر اندیشمندان، به طبقه‌بندی نوآورانه‌ای از تعاریف اخلاق نزد اندیشمندان مختلف می‌پردازیم. بنابراین مسائل این جستار در چهار مسئله قابل تلیخیص است: (۱) ملاصدرا چه تعریفی از اخلاق ارائه کرده است؟ (۲) آیا این تعریف، متلائم‌ترین و مناسب‌ترین تحلیل بر اساس مبانی فلسفی اوست؟

(۳) تعریف صدرا از اخلاق در طبقه‌بندی آراء اندیشمندان، به‌سان کدام یک از تعاریف است؟ (۴) اگر تعریف ملکه‌انگاره صدرایی مناسب‌ترین تعریف نیست، چه تعریفی می‌توان جایگزین کرد؟

طبقه‌بندی تلقی اندیشمندان از چیستی اخلاق

اخلاق^۱ از طریق (۱) علل و عوامل رفتار اخلاقی، (۲) نمود خارجی و نتایج، (۳) صفات درونی و مؤلفه‌های اخلاق، (۴) خاستگاه و منشأ و (۵) ظهور خود اخلاقی تحلیل شده است. جدول شماره (یک) نوعی طبقه‌بندی از انگاره اندیشمندان از اخلاق را نشان می‌دهد.

۱. تصویرسازی اخلاق از طریق علل و عوامل

برخی از روان‌شناسان رشد اخلاقی، به عوامل درونی رفتار، برخی به عوامل بیرونی و گروهی به تعامل عوامل درونی و بیرونی توجه کرده‌اند. از جمله عوامل درونی می‌توان به شناخت، عواطف، اراده، عوامل زیست‌شناختی (وراثت، ژنتیک، تغییرات تکاملی مغز، تغییرات هورمونی)، جنسیت، عوامل سرشتی (خلق‌وخو، وجدان، غریزه و سائق‌ها و فطرت) اشاره کرده و از جمله عوامل بیرونی به جامعه، خانواده، طبقه اجتماعی و قومیت. نظریات تعاملی بسته به انتخاب و تأکید بر هر یک از این عوامل، متفاوتند. به اعتقاد کیلن، «اخلاق مستلزم قضاوت‌هایی است که در جریان رشد از طریق تعاملات فرد در یک دنیای اجتماعی چندوجهی بنا می‌شود» (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۸۰). پیازه به نقش تفکر، عواطف و مسائل اجتماعی (Piaget, 1948: 41-) (42) و داماسیو بر نقش تحولات زیست‌شناختی بدن در احساسات و سپس در عقلانیت تأکید می‌کند که با درونی‌سازی ارزش‌های اجتماعی همراه می‌شود. از نظر او اخلاق، شناخت، قضاوت، هیجانات و بیولوژی را در بر می‌گیرد (Damasio, 2003: 173).

۳. مؤلفه‌های اخلاق و ویژگی‌های درونی

اخلاق (خُلُق) صفتی درونی در انسان است که منشأ صدور رفتار اخلاقی است و در مبانی مشائی، کیف نفسانی و عرض است که در صورت پایداری، ملکه (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۱؛ ابن‌سینا، ۱۳۸۷: ۴۷۰؛ غزالی، ۲۰۰۴: ۳/۶۶) و در صورت عدم پایداری، حال (ابن‌عدی، ۱۳۶۵: ۴۷؛ ابن‌مسکویه، ۱۳۸۴: ۵۱) نام دارد. کیف نفسانی بر اثر تجربه و تمرین، ملکه گشته و به سهولت و بی‌احتیاج به فکر، منجر به رفتار می‌گردد ابوالحسنی نیارکی و شجاعی، ۱۳۸۹). برخی از اندیشمندان به حال یا ملکه بودن اشاره‌ای نکرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۷: ۶۳). در این نوع تعاریف، خُلُق علت و منشأ فعل اخلاقی معرفی شده است. البته برخی نظیر راغب، در اینکه آیا اخلاق صفات درونی منجر به رفتار است «یا خود فعلی است که از آن صادر می‌گردد» تردید کرده‌اند (همانجا). عده‌ای نیز اخلاق را مطلق صفات نفسانی می‌دانند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵).

۴. منشأ و خاستگاه اخلاق

الف) الزام و اطاعت اجتماعی: به اعتقاد برخی اندیشمندان اخلاق مستلزم اعمالی الزام‌آور برای فرد است (ویژگی باید یا بایست اخلاق)، و شکلی از اطاعت است که با شکل‌گیری عادات، وجدان یا صفات شخصیتی، به صورت بخشی از وجود فرد در می‌آید (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۱/۸۱).

ب) درونی‌سازی ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی: در نظریه‌های یادگیری اجتماعی، هنجارهای اخلاقی در اصل پدیده‌های بیرونی بوده و از طریق فرایندهای تجربی یادگیری مشاهده‌ای به‌عنوان منبعی رفتاری قرار می‌گیرند (Bandura, 1963).

ج) مبانی سرشتی: مطهری به فطری بودن اخلاق (مطهری، ۱۳۸۵: ۳/۴۶۸)، و هیوم بر ذاتی

در باب میزان تأثیرگذاری عوامل نیز برخی آنها را در عرض هم مطرح کرده‌اند و برخی با نوعی نگاه طولی از اولویت، زمینه‌سازی و نیروی انگیزشی یک یا چند عامل سخن گفته‌اند. پیازه (Piaget, 1948: Vii) و کلبِرگ (سیف و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۰۳) بر استدلال و قضاوت‌های اخلاقی تأکید می‌کنند که به معنای نفی تأثیر عواطف نیست. نوسباوم عواطف را مستتر در استدلال می‌داند: «اخلاق در درجه اول از عواطف نشئت نمی‌گیرد و شکل‌گیری قضاوت در مورد درست و نادرست عمدتاً بر عهده عواطف نیست، بلکه عواطف در استدلال مستترند» (Nussbaum, 1999: 72). تأکید هافمن بر عواطف بیش از دیگران است (Hoffman, 2000: 250). هایت با تأکید بر عواطف، به استدلال منزلت ثانوی می‌دهد (Haidt, 2001: 826). او اخلاق را «ارزیابی‌هایی از اعمال یا منش شخص می‌داند که با توجه به مجموعه‌ای از فضائل بنا شده‌اند و یک فرهنگ آنها را الزام‌آور می‌کند» (Ibid: 817). فروید در اکتساب اخلاقی به عواطف آزردهنده توجه کرده که از طریق کشمکش‌های زیستی-درونی با هنجارهای اجتماعی، سبب بروز نوعی خاص از رفتار می‌شود (Turiel, 1985: 171). توریل از نظریه قلمروی، بر گونه‌شناسی قضاوت‌ها و دانش اجتماعی تأکید می‌کند (Ibid: vii).

۲. تعریف از طریق نتایج و نمود بیرونی

تصویرسازی رفتارگرایان، اخلاق را به صفات بیرونی و نمود خارجی تحویل می‌برد که نوعی توجه به نتیجه است. مور اخلاق را چیزی جدای از رفتار نمی‌داند (مور، ۱۳۸۸: ۱۰۴) اما هر رفتاری اخلاق نیست، بلکه اخلاق رفتاری پایدار است که از آن به الگوی رفتاری تعبیر می‌شود (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۷: ۱۲۲).

(همچون تقوا) می‌دانند که با رفتار هماهنگ است (شجاعی و ابوالحسنی، ۱۳۹۰). عده‌ای نیز اخلاق را بخشی از رشد خود در یک بافت فرهنگی خاص می‌دانند و به رشد هویت نظر دارند (Hinde, 2002: 48-52). به اعتقاد نظریه‌های هویت‌شخصیت، محوریت علایق اخلاقی فرد بر نوع برداشت از خود، یعنی هویت اخلاقی، متمرکز است که به بهترین وجه، تعهد به رفتار اخلاقی را پیش‌بینی می‌کند (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۱/۴۵). وجدان که یک نظام در حال ظهور و یک هیئت مرکب از عوامل درونی است، به‌عنوان نوعی اخلاق‌گرایی شهودی و فرمانروای اخلاقی درونی‌شده فی‌نفسه به بروز رفتار اخلاقی منجر می‌شود (Aronfreed, 1968: 2). همچنین اخلاق یک ابزار خودافشاگری معرفی شده که نوعی بروز و ظهور خوداخلاقی فرد برای خود و دیگران است (Oakeshott, 1975: 63-79).

بودن آن تأکید کرده‌اند. به نظر هیوم، انسان‌ها ذاتاً به تمایلات نیکوکارانه‌ای همچون همدردی گرایش دارند و این فرآیندهای عاطفی گرچه تنها منبع فعل اخلاقی نیستند اما به عملکرد اخلاقی معنا می‌بخشند (Hume, 1957).

(د) توجه به خاستگاه بیولوژیک اخلاق: اخلاق منبعث از ژن‌های نهفته مرتبط با نوع‌دوستی و سیستم‌های قشر قدامی مغز و مدارهای مغزی مرتبط با احساسات و دلبستگی‌ها است که توان رفتاری این میراث از طریق تجارب اصلاح می‌شود (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۲/۷۷۳-۸۳۵).

۵. دگرگونی درونی فرد و ظهور خود اخلاقی

برخی از اندیشمندان سازوکار اخلاقی انسان را به‌نوعی تحول درونی خود فرد و هویت او ارجاع می‌دهند که با مراتب آن، رفتار متفاوت می‌گردد. گروهی اخلاق را نوعی نیرو و پتانسیل درونی

جدول شماره (یک): طبقه‌بندی تلقی اندیشمندان از اخلاق

ملاک تعریف	تعریف
مبانی و علل رفتار اخلاقی	شناخت‌گرایی
	اولویت شناخت
	اولویت عواطف
	تأکید بر اجتماع
	عوامل رشدی-تحولی
در دیدگاه‌های فلسفی یونانی و دیدگاه کانت (Kant, 1993: 22)، عامل انحصاری تأمین‌کننده اخلاق، عقلانیت و شناخت است.	کارکرد اخلاقی انسان، متضمن تفکر همراه با نظام‌مندی عواطف در مورد امر درست و نادرست است؛ نظیر دیدگاه کولبرگ (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۱/۷۲) و پیاژه (Piaget, 1948: 42: 41).
اخلاق در درجه اول از عواطف نشئت نمی‌گیرد بلکه عواطف در استدلال مستتر است (Nussbaum, 1999: 72).	اقتساب اخلاقی از طریق توأم شدن عواطف آزاددهنده ترس و اضطراب با رفتار به‌وجود می‌آید که نوعی سازگاری و درونی‌سازی هنجارهای اجتماعی است که با نیروهای درونی در کشمکش‌اند؛ نظیر دیدگاه فروید (Turiel, 1985: 171).
رشد اخلاقی حاصل رشد قضاوت‌های افراد استک تفکیک عواطف از قضاوت اخلاقی غیرممکن است و هیجان‌ات نیروی انگیزشی برای قضاوت اخلاقی‌اند. یکی از جنبه‌های رشد شناختی، رشد دانش اجتماعی است و اخلاق مبتنی بر تعاملات دوسویه فردمحیط است؛ نظیر دیدگاه توریل و اسمتانا.	ارزیابی‌هایی از اعمال یا منش شخص که با توجه به مجموعه‌ای از فضائل بنا شده‌اند و یک فرهنگ یا خرده فرهنگ آنها را الزام‌آور می‌کند (Haidt, 2001: 817).

		عواطف با درونی‌سازی ارزش‌های اجتماعی ترکیب شده و احساسات تأثیر نیرومندی بر عقل دارد. قضاوت‌های شناختی اخلاقی را نمی‌توان از عواطف و احساسات جدا کرد. خود عواطف مستلزم تغییر در سیستم‌های مغزی و بدنی و درد جسمی است (Damasio, 2003: 173).	توجه به عوامل زیست‌شناختی
نتیج و نمود بیرونی	رفتار	اخلاق چیزی جدای از رفتار نیست (مور، ۱۳۸۵: ۳).	
	رعایت حقوق دیگران	رفتار پایدار: الگوی رفتار ارتباطی درون‌شخصی و برون‌شخصی مبتنی بر رعایت حقوق طرف ارتباط (فرامرز فراملکی، ۱۳۸۷: ۱۲۲).	
مؤلفه‌های اخلاق و ویژگی‌های درونی	مجموعه‌ای از فضایل و صفات انسانی	مسئولیت‌پذیری فرد در رفتار ارتباطی در قبال حقوق طرف ارتباط (همان: ۱۲۷).	
	هیئت نفسانی	اعمال یا منش شخص که با توجه به مجموعه‌ای از فضایل بنا شده و یک فرهنگ یا خرده فرهنگ آنها را الزام‌آور می‌کند (Haidt, 2001: 818).	
		حالت	هرگونه صفت نفسانی که موجب صدور افعال است؛ اعم از آنکه پایدار باشد یا ناپایدار، با اندیشه صادر شود یا بدون آن (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵).
	ملکه	خلق هیئتی در نفس است که فعل بدون فکر از آن صادر می‌شود یا خود فعلی است که از آن صادر می‌گردد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۷: ۶۳).	
		حال	خلق همان هیئت ثابت نفسانی است که به سهولت و بدون تفکر باعث صدور افعال است (شیر، ۱۳۶۴: ۳۷-۳۵).
	ملکه	حالتی است در نفس که داعی بر افعال است، بی‌آنکه نیازمند فکر باشد (ابن مسکویه، ۱۳۸۴: ۵۱؛ ابن عدی، ۱۳۶۵: ۴۷).	
		خلق ملکه‌ای بود نفس را مقتضی صدور فعلی ازو، بی‌احتیاج به فکری و رؤیتی (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۱؛ غزالی، ۲۰۰۴: ۳/۶۶؛ ابن سینا، ۱۳۸۷: ۴۷۰).	
منشأ و خاستگاه	بعد الزام‌آور اخلاق	اخلاق دارای یک بعد الزام‌آور است؛ چیزی ما را و می‌دارد به‌صورتی خاص رفتار کنیم (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۱/۱۲۰).	
	درونی‌سازی	اخلاق درونی‌سازی ارزش‌های اجتماعی و فراگیری هنجارها است (نظریه‌های یادگیری اجتماعی و روان تحلیل‌گری) (کریم‌زاده، ۱۳۸۹).	
	فطرت‌گرایی و طبیعت‌گرایی	نیروهای هیجانی و شناختی ذاتی انسان را به رفتارهای اخلاقی می‌کشاند (مطهری، ۱۳۸۵: ۳/۴۶۸).	
	مبنای سرشتی	آمادگی‌ها و استعدادهای درونی ذاتی مثل همدلی، ترس و خشم، خاستگاه بروز رفتار اخلاقی هستند؛ نظیر دیدگاه آیسنبرگ و فابس (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۱/۷۷۴).	
	خاستگاه بیولوژیک و ژنتیکی	خلق و خو عبارت‌است از تفاوت‌های فردی در خودنظم‌دهی که دارای مبنای سرشتی است اما در طول زمان تحت تأثیر تجربه و محیط قرار می‌گیرد (همان: ۲/۸۱۱).	
ظهور خود اخلاقی	نیروی درونی (نظیر تقوا)	ژن‌های نهفته مرتبط با نوع دوستی و مدارهای مغزی، و فعالیت‌های مغزی و... خاستگاه بیولوژیک و ژنتیکی	
	رشد خود	اخلاق پتانسیل درونی ویژه‌ای است که بخشی از وجود فرد شده و با رفتار بیرونی هماهنگ است (شجاعی و ابوالحسنی، ۱۳۹۰).	
	هویت	اخلاق بخشی از رشد خود در یک بافت فرهنگی خاص است (رشد هویت) (Hinde, 2002: 48-52).	
	وجدان	هویت اخلاقی ^۱ در تصمیم‌گیری اخلاقی و رشد اخلاقی مؤثر است. هویت اخلاقی یعنی میزان رشد یک حس کامل اخلاقی پیرامون شناخت‌ها، عواطف و رفتار در خود (کیلن و اسمتانا، ۱۳۸۹: ۲/۸۷۳). دیدگاه‌های بلاسی، کولبی و دامون، هارت و فگ لی و لپسلی از این سنخ است.	
		وجدان فرمانروای اخلاقی درونی‌شده بر فراز رفتار فرد است (Aronfreed, 1968: 2).	

نوعی زبان و ابزار خودافشاگری	اخلاق مانند هر زبان دیگری، یک ابزار خودافشاگری است. اخلاق یک زبان خودساخته است که به افراد امکان می‌دهد خود و دیگران را بشناسند و فردیت خود را به دیگران نشان دهند (Oakeshott, 1975: 63-79).
------------------------------	--

تعریف ملاصدرا از اخلاق در پرتو تحلیل مبانی و گفت‌وگوی تطبیقی فلسفی

«الخلق ملکه یصدر بها عن النفس أفعال بالسهولة من غیر تقدم رویة» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴ / ۲۰۴). تعریف ملاصدرا از خلق، تعریفی حدی (همانجا) و بنا بر طبقه‌بندی این مقاله، تعریف به صفات و مؤلفه‌های درونی است؛ ملکه، جنس، و صدور به سهولت افعال، بدون احتیاج به اندیشه، فصل است. تعریف ملاصدرا همچون بوعلی، غزالی، فخر رازی (رازی)، ۱۴۱۱: ۱ / ۳۸۵ و خواجه طوسی و متفاوت از تعریف ابن‌مسکویه و ابن‌عدی است که به حال بودن اخلاق معتقدند و برخلاف اندیشمندانی چون مور که هر نوع رفتاری را مساوی اخلاق می‌دانند. ملکه‌انگاری اخلاق، نوعی التزام بر ویژگی دوام، رسوخ و پایدار بودن آن است. خواجه نصیر نیز خلق را کیف نفسانی بطی‌الزوال نفس می‌خواند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۰) و شبر از هیئت و قیافه ثابت نفسانی سخن می‌گوید (شبر، ۱۳۶۴: ۳۵). در تعریف اخلاق به الگوی رفتاری نیز ملاک اخلاق، رفتارهای پایدار است که به دلیل فراوانی و دوام در شخص نهادینه شده و بخشی از شخصیت شده است. بنابراین رفتارهای اتفاقی که نادرند، خارج از این تعریفند (قراملکی، ۱۳۸۷: ۱۲۲؛ ابوالحسنی نیارکی و شجاعی، ۱۳۸۹). البته مصباح یزدی پایداری را لازمه اخلاق نمی‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵).

«ملکه» در اندیشه مشایی، کیف نفسانی و عرض است، پس اکتساب اخلاقی نوعی تغییر در عوارض نفس است و در جوهریت آن مداخلیتی ندارد؛ «النفس ثابتة فی جوهرها و متغیرة متحرکه فی اعراضها» (فیاضی، ۱۳۸۹: ۲۶۰). اما تلقی ملاصدرا از اخلاق، نه صرفاً نوعی «اکتساب»، بلکه

نوعی «تحول جوهری» است. بنا بر نظریه جسمانیة‌الحدوث بودن نفس، بدن به‌عنوان ماده و متحد با صورت نفسانی، حرکت را در ذات و جوهر خود و در اعراضش می‌پذیرد و با اتحاد با معقولات و کسب ملکات اخلاقی، به مرتبه وجودی متفاوتی دست می‌یابد تا به مرتبه تجرد عقلانی (روحانیة‌البقایی) نائل گردد (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۰-۱۳؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۰). ماده و صورت همان جنس و فصل در خارج است که از وجود شی‌انتزاع شده و چیزی جز وجود آن نیست (همو، ۱۳۶۰: ۱۳۰)، بنابراین حرکت در جوهر، همان اشتداد وجودی است و نفسیت نفس همان نحوه وجود خاص اوست که در همه مراتب ثابت است (همو، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۱).

همچنین در اندیشه صدرایی، عرض از شئون وجود جوهر است (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۱ / ۵۳۴). البته عرض، به دلیل تفکیک از اعراض تحلیلی و مقولات ثانی فلسفی، عین وجود جوهر نیست و مغایر با آن است. بنابراین تغییر خلق به‌عنوان عرض و شأنی از شئون جوهر، تحول جوهری انسان متصف به آن عرض را در پی دارد که البته تغییری است که از ناحیه عارض آن حادث شده ولی هر دو امر را متصف به تحول می‌کند، چون در واقع یک وجود واحد است که مصداق این تغییرات است (همان: ۵۲۴) و فراتر از این تصویر، بنا بر اعتباری بودن ماهیت که تحول جوهری اخلاقیات از وجوه آن است، تحول اخلاقی همان اشتداد وجودی است (همان: ۴۵۸؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۸ / ۱۰-۱۳؛ همو، ۱۳۶۰: ۹۸).^(۱)

نفس در مسیر حرکت جوهری، با اشتداد وجودی از مرتبه بالاتری برخوردار می‌شود و

فلسفی آن تشکیک وجود است (همان: ۱۱۵).^(۳) وی در موضعی، منشأ تغییرات در رفتار را تحول در وجود و استحاللات جوهری و اشتداد وجودی می‌داند (همان: ۱۱۴) و در موضعی دیگر می‌نویسد: نفوس انسانی مراتب و درجات متفاوتی در کمال و نقص دارند، و این اختلاف درجات که اختلافی وجودی است، سبب تفاوت در رفتار است (همان: ۱۱۷)^(۴).

«خلق، همان نفس فعل نیز نیست، بلکه عبارت است از اینکه نفس به گونه‌ای است که فعل از آن بدون اندیشه و تفکر صادر می‌شود» (همان: ۲۰۴ / ۴). این بیان، اخلاق را جدای از نمود خارجی آن و رفتار (طبقه‌بندی دوم) مطرح می‌کند. این تعریف متفاوت از تعریف به رفتار است، اما شامل بر نمود بیرونی اخلاق است و رفتار را نتیجه خلق دانسته که به سبب رسوخ در نفس، رفتاری پایدار است.

در تعریف ملاصدرا از خلق، ملکه نفسانی به عنوان جنس، علاوه بر خلق، شامل موارد دیگری است که فصل ممیز، یعنی «صدور به سهولت افعال بدون نیاز به تفکر و استدلال»، اخلاق را از دیگر ملکات (همان: ۱۰۱ / ۹) متمایز ساخته است. اگر ملاصدرا این تعریف را حدی نمی‌دانست، می‌توانستیم این فصل را ملاک تمایز مصداقی بدانیم و ملکه را تنها شامل بر خلق بدانیم. حال ملاک تمایز خلق خوب و بد چیست؟ تعریف اخلاق به الگوی ارتباطی، ملاک تمایز مصداقی رفتار خوب و بد را به حقوق تکوینی، یعنی حقوق فرد طرف ارتباط می‌کشاند (قراملکی، ۱۳۸۷: ۱۳۲). تعریف حدی ملاصدرا چنین ملاکی را ارائه نمی‌دهد و نسبت به خوبی (فضیلت) و بدی (رذیلت) لا بشرط است. صدور به سهولت افعال، از طریق «تکرار و ممارست» برای نفس حاصل می‌شود؛ «إذا تکررت الأفعال و الأفعال

کمالات مکتسب اخلاقی عین نفس و عین وجود و عین مرتبه وجودی شخص می‌گردد. این دیدگاه متفاوت از دیدگاه مشایی در قول به تقسیم ماهیت اصیل، به جوهر و عرض، و تحلیل عرض به وجودی فی نفسه لغیره است که تغییر در اعراض به تحول در جوهر نمی‌انجامد. عبارات ملاصدرا در تعریف خلق، تکرار مباحثی است که فخر رازی در *المباحث المشرقیه* (رازی، ۱۴۱۱: ۱ / ۳۸۵) آورده است. او عبارتی را مبنی بر کمال وجودی بودن خلق، به کلام فخر افزوده که تأییدی برای تفاوت انگاره صدرایی از ملکه بودن خلق با تفکر مشایی است: «و اعلم أن کل حال و ملکه فهو صفة وجودیه لا محاله و کل صفة وجودیه فهی من حیث إنها صفة وجودیه کمال» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۲۰۵ / ۴). با این بیان، اگرچه تحلیل ملاصدرا همسو با تعریف بوعلی، غزالی، فخر رازی و طوسی است، اما با تفاوت در مبانی، ملکه تحلیلی دیگر می‌یابد. ملاصدرا در اخلاق، از صورت باطنی نفسانی^(۲) سخن می‌گوید (همان: ۱۱۸ / ۹): نفوس انسانی، به دلیل جسمانیة الحدوث بودن در ابتدای تکون، صرفاً قابل صفات نفسانی هستند و سپس با اکتساب ملکات، صورت جوهری باطنی نفسانی می‌یابند و این صورت‌های نفسانی، ذاتی نفس می‌گردد (همان: ۳۹). بنابراین اخلاق از تغییر در صفتی درونی به نوعی دگرگونی درونی خود فرد انتقال می‌یابد و با این بیان، به سان نوعی ظهور خود اخلاقی، همچون تعاریف طبقه‌بندی پنجم این جستار است. البته تفاوت‌هایی نیز دارد، زیرا این تعاریف غالباً نسبت به مبانی فلسفی سکوت اختیار کرده و مشخص نیست این تغییرپذیری دفعی است یا تدریجی، و اگر تدریجی و از نوع حرکت است، عرضی است یا جوهری؟!

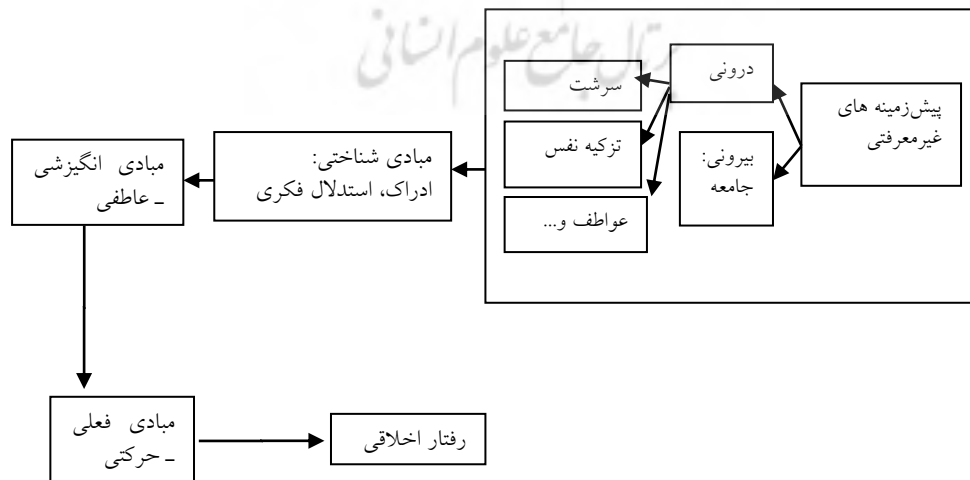
ملاصدرا تفاوت‌های افراد در صفات نفسانی را به مرتبه وجودی نفس نسبت می‌دهد که مبنای

۱۰۱ و ۱۰۲). به اعتقاد ملاصدرا، پس از رسوخ و ثبات و احکام صفت خلق در نفس، دیگر برای انجام هر فعل جزئی، نیازمند تفکر و استدلال نیستیم؛ «کمن یکتب شیئاً و لایروی فی کتبه حرف حرف أو یضرب بالعود و لایروی فی کل نقرة نقرة بل ربما یتبدل فی فعله إذا روی لأن مبدأ فعله هذا بعد احکام الملكة لیس رویة» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴/۲۰۴).

ملاصدرا اخلاق را امری حاصل از تعمل و اکتساب می‌داند. با این بیان، پرسش از عوامل رشد اخلاقی ضروری است. چه عواملی در تغییر و اکتساب اخلاقی انسان دخیل است؟ پاسخ به این مسئله، تلقی ملاصدرا از اخلاق را با انگاره اندیشمندانی که از طریق علل و عوامل به تحلیل اخلاق می‌پردازند، قابل مقایسه می‌سازد و از طریق رصد عوامل، می‌توان تعریفی متناظر با تعریف روان‌شناسان رشد از دیدگاه ملاصدرا ارائه کرد. عوامل رفتار اخلاقی در آثار ملاصدرا به چهار قسم قابل تحلیل است: (۱) پیش‌زمینه‌ها و عوامل غیرمعرفتی معرفت، (۲) عامل فکری-شناختی، (۳) مبادی انگیزشی-عاطفی، (۴) مبادی حرکتی-فعلی. نمودار شماره (۱) بیانگر دیدگاه صدرایی از علل و عوامل رفتار اخلاقی است.

استحکمت الآثار فی النفس و صارت الأحوال ملکات ... و كذلك کیفیة النفسانیة إذا اشتدت صارت ملكة راسخة أي صورة نفسانیة هي مبدأ آثار مختصة بها فیصدر بسببها الفعل المناسب لها بسهولة من غیر رویة و تعمل» (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۹/۴۰۵).

معنای قید «من غیر رویة» به عنوان فصل ممیز خلق چیست؟ آیا صدور به سهولت و بدون فکر، به معنای نفی نقش تفکر و شناخت در رفتار اخلاقی است؟ آیا هنگام صدور رفتار اخلاقی، از مقدمات معرفتی و استدلال اخلاقی بهره نمی‌جویم؟ تأکید بر قید «بدون نیاز به تفکر»، به معنای نفی تأثیر شناخت به عنوان عامل رفتار اخلاقی نیست بلکه صدرا به واسطه عواملی که مهم‌ترین آن شناخت و تفکر است، اکتساب اخلاق را امری ارادی و اختیاری می‌داند که با ممارست و تمرین، ملکه می‌گردد: «الخلق كأنه شیء متوسط بین الطبیعة و هذه الإرادة الفکرية و كأنه أمر حاصل عقیب تعمل و اکتساب» (همان: ۴/۲۰۴).
خواجه طوسی نیز در باب نقش تمرین و ممارست در لمیت اخلاق می‌نویسد: «... تا به ممارست متواتر و فرسودگی دران با آن إلف گیرد و بعد از إلف تمام به سهولت و بی‌رویت از او صادر شود تا خلقی شود او را» (طوسی، ۱۳۸۷).



نمودار شماره ۱: مبادی و عوامل رفتار اخلاقی

اتصال نفس انسانی با قوه شناخت به عالم الهی را صادرکننده افعال نیک و سببی برای تخلق به اخلاق الهی می‌داند. بنابراین صرف اتصال به منبع شناخت و اتصاف به عقلانیت، اخلاق را به دنبال دارد (همو، ۱۳۸۳: ۹/۱۰۹).

۲. عوامل غیر معرفتی مؤثر در شناخت

شناخت تنها عامل بروز رفتار اخلاقی نیست و عوامل دیگری نیز دخیلند؛ حتی شناخت خود تحت تأثیر عوامل غیر معرفتی مختلفی است که خود به دو دسته عوامل درونی و بیرونی قابل تقسیم‌اند.

جامعه و محیط از عوامل بیرونی مؤثر بر معرفت و شناخت هستند. بر اساس تحلیل مقدمات معرفتی که عقل عملی از عقل نظری برمی‌گیرد، مشهورات و آراء محموده یکی از مهم‌ترین منابع برای تعیین خوب و بد افعال است، بنابراین جامعه بستر و بافتی برای ایجاد فعل اخلاقی فراهم می‌کند که علاوه بر دیگر منابع معرفت، به رفتار اخلاقی جهت می‌دهد. نقش جامعه، همچون شناخت، نوعی دانش اجتماعی (نظیر دیدگاه توریل) در بروز رفتار است. از عوامل درونی غیر معرفتی مؤثر بر معرفت در رفتار اخلاقی از دیدگاه ملاصدرا، می‌توان به سرشت (حسین‌زاده، ۱۳۹۶)، مزاج و خلق‌وخو (درزی و همکاران، ۱۳۹۶)، تهذیب نفس و عبادات (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۹/۱۸۴) اشاره کرد.

۳. مبادی انگیزشی و عاطفی

این مبادی به دو نحو آمده است: (۱) عواطف، (۲) اراده و تصمیم بر انجام فعل.

عواطف در آثار ملاصدرا گاه عواطفی است که به‌عنوان مؤثرهای درونی غیر معرفتی بر معرفت مؤثر می‌افتند (همو، ۱۳۸۹: ۲/۲۶۲-۲۶۱)؛ این عواطف غالباً در آثار صدرا به‌صورت عواطف منفی و بازدارنده‌اند. مثلاً گرایش به امیال و شهوات

۱. عوامل شناختی

قوه شناخت آدمی به دو اعتبار، عقل نظری و عقل عملی نام دارد: عقل نظری مدرک علوم و حقایق خارجی است (همان: ۸/۱۴۸؛ همو، ۱۳۵۴: ۲۵۸) و عقل عملی، مدرک امور اختیاری انسان (مقدورات آدمی) و حسن و قبح افعال (همو، ۱۳۵۴: ۲۵۸) است. عقل نظری، به درک امور کلی و عقل عملی به تصمیم‌گیری در امور جزئی مرتبط با فعل آدمی (همو، ۱۳۸۳: ۹/۱۱۰؛ همان: ۸/۱۳۱) از طریق ۱. مقدمات بدیهی، مشهورات (آراء محموده) و تجربی یقینی و یا ظنی عقل نظری (همان: ۳/۴۵۳؛ همان: ۹/۱۱۱) و ۲. روش فکری، مثلاً طرح یک قیاس، در امور جزئی به‌گزینش می‌پردازد (همان: ۹/۱۱۰). این امر بیانگر نوعی تقدم عقل نظری، یعنی قوه استدلالی و ادراکات آدمی، بر عقل عملی و یادآور تلازم سقراطی معرفت و فضیلت است. البته در مبادی شناختی رفتار، گاه صرف تصور کافی است (همو، ۱۳۵۴: ۱۳۵) و گاه علاوه بر ادراک و تصور، تصدیق به فایده و استدلال و طرح قیاس نیز ضروری است (همو، ۱۳۸۳: ۶/۳۵۵؛ همو، ۱۳۶۶: ۵/۲۱۹).

بالتر از این تحلیل، به اعتقاد ملاصدرا معارف علمی قوه نظری بهره‌ای از وجودند، زیرا نوعی اتحاد با عقل فعال (همو، ۱۳۸۳: ۸/۱۴۶) و اشتداد وجودی است (همان: ۹/۱۶۴-۱۶۳) و اخلاق نیز مبتنی بر عقل و معرفت است و بعد علمی و اخلاقی انسان، به‌حکم قاعده «النفس فی وحدتها کل القوی»، غیرقابل انفکاک از نفسند، پس استکمال در عقل عملی نیز نوعی استکمال وجودی است (همان: ۸/۱۴۷). بنابراین افعال غیر اخلاقی نتیجه ضعف مرتبه وجودی فرد در اشتداد در علم است. مرتبه بالای عقل، مرتبه بالای در وجود و مرتبه بالای اخلاق را در پی دارد (همان: ۹/۱۱۳؛ همو، ۱۳۵۴: ۲۷۵ به بعد). ملاصدرا در موضعی

نفس جز از طریق آلات بدنی قابل اکتساب نیست (همان: ۸ / ۴۰۲ به بعد). همچنین بر اساس اصل اتحاد وجودی قوای نفس، تمامی قوای نفس، از جمله قوای جسمانی و بدنی از شئون نفس و با آن متحدند، بنابراین بدن تنها ابزار نفس نیست بلکه مرتبه‌ای از مراتب نفس است (همان: ۸ / ۴۳۵ به بعد). صدرا عقل عملی را نیز در انجام افعال، به بدن و قوه بدنی نیازمند می‌داند (همان: ۹ / ۱۱۱)، البته عقل عملی بدون احتیاج به بدن نیز قادر به بروز تأثیراتی است؛ «والعقل العملي يحتاج في أفعاله كلها إلى البدن هاهنا إلا نادراً كإصابة العين من بعض النفوس الشريفة» (همو، ۱۳۶۰: ۲۴۱). این امر نشان از توجه ملاصدرا به رفتارهایی با ظاهر غیرجسمانی، علاوه بر افعال و رفتارهای جسمانی دارد.

فعل اخلاقی ممکن است صرفاً نوعی تصمیم‌گیری و گزینش ذهنی، نیت یا گفتگوهای درونی آدمی، امری صرفاً درونی (نظیر حسد) یا تأثیری ماورای طبیعت (چشم‌زخم) باشد. اگرچه اخلاق متضمن تعامل پویای تفکر، هیجانات، رفتار و جنبه‌های مرتبط با اهداف و ارزش‌های اجتماعی و هویت است، اما در این میان اولویت با شناخت است، زیرا عوامل دیگر یا زمینه‌ساز و مستتر در شناختند (نظیر برخی عواطف و امیال، جامعه، سرشت و...)، یا نتیجه و حاصل و منبعث از شناخت (نظیر شوق و اراده) یا ملازم با آن و یا کنترل‌شونده توسط آن.

رفتار اخلاقی و اخلاق از طریق تعریف به عوامل و مبادی از دیدگاه صدرا چنین قابل تعریف است: اخلاق متضمن ارزیابی و قضاوت فکری، بر اساس مقدمات بدیهی، تجربی، ظنی، خیالی و مشهورات است که خود تحت تأثیر عوامل غیرمعرفتی‌ای چون سرشت، جامعه، مزاج، عبادات و... است و با انگیزش، عزم و اراده که منبعث از عواطفی است که در این ارزیابی‌های

نفسانی، مانعی برای معرفت شمرده شده است که نفس را از عمل نیک بازمی‌دارد (همو، ۱۳۸۳: ۹ / ۱۸۴). اما در مواضع دیگر به عواطف منبعث از قوه شوقیه نظر دارد که از مقدمات و مبادی رفتار اختیاری است که مبادی فکری کنترل‌کننده آن است. در تقسیم قوای حیوانی مشترک با انسان، قوه شوقیه (باعثه) که انگیزه حرکت است، به دو قوه شهویه و غضبیه تقسیم می‌شود که با تصور امور مطلوب قوه شهویه و امور منفور غضبیه در قوه خیال، قوای تحریکی سبب قریب رفتار بیرونی می‌گردند (همان: ۸ / ۵۸-۵۹).

ملاصدرا در *مفاتیح‌الغیب*، به تأثیر میل باطنی قوه شهویه و عواطف در رفتار پرداخته و اعتقاد، یعنی حکم به انجام یا عدم انجام رفتار را تابعی از آن می‌داند (همو، ۱۳۶۳: ۲۱۴-۲۱۵). شوق در برخی آثار به‌عنوان میل یا نفرتی منبعث از ادراک و شناخت آمده است (همو، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۷۳)، در برخی آثار به‌عنوان مبدایی در کنار ادراک (همو، ۱۳۶۰: ۱۸۹؛ همو، ۱۳۶۶: ۵ / ۲۱۹) و در برخی موارد به شوق مؤکد ارجاع داده شده که همان اراده است (همو، ۱۳۵۴: ۱۳۵).

۴. عوامل جسمانی و تحریکی

قوه جسمانی، یعنی قوه محرکه عضلات، مبدأ قریب رفتار معرفی شده است (همو، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۷۳؛ همان: ۶ / ۳۵۵؛ همو، ۱۳۶۶: ۵ / ۲۱۹؛ همو، ۱۳۵۴: ۱۳۵). اما بالاتر از آن، بنا بر *جسمانیة‌الحدوث* بودن نفس در مقام ذات، در ابتدای تکون متحد با ماده و بدن است و همه کمالات نفسانی برای آن بالقوه است و با اشتداد جوهری مستکمل می‌شود. بدن بستری برای اشتداد جوهری نفس در کمالات و اخلاقیات تا لقا به مرتبه روحانیة‌البقایی است (همو، ۱۳۸۳: ۹ / ۲۷). این دیدگاه با دیدگاه *روحانیة‌الحدوثی* نفس متفاوت است. در مقام فعل نیز برخی کمالات برای

موقعیتی چنین رفتاری از وی بروز می‌یابد. به سبب این خاصیت همه‌جایی است که قدما خلق را عرض ثابت نفسانی می‌دانستند و رفتارگرایان آن را به رفتار پایدار تحویل برده‌اند. ثبوت اخلاق را مرتبه استکمالی فرد تأمین می‌کند. بایدها و نبایدها، اخلاق نیست بلکه بستر اخلاق است و چون علل و مبادی آن، شناختی، عاطفی و رفتاری است، پس نموده‌های اخلاق در خارج نیز به سه نوع شناختی، عاطفی و رفتاری قابل بروز است (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۶/ ۳۵۷). اخلاق با شکوفایی انسانیت و خود گره می‌خورد، اما همان نیست بلکه ظهوری از آن در موقعیت‌های اخلاقی است. خلاصه آنکه، در این مقاله انگاره اندیشمندان از چیستی اخلاق در پنج نوع تعریف طبقه‌بندی شد. ملاصدرا اخلاق را ملکه‌ای می‌داند که بر اساس آن، افعال به سهولت و بدون فکر و اندیشه صادر می‌گردد. این تحلیل به ظاهر همچون تعاریف مشائی، مبتنی بر ملکه‌انگاری و صفات درونی است اما تغییر اخلاقی بر اساس مبانی فلسفی صدرایی، برخلاف عرض‌انگاری اخلاق، نوعی اشتداد وجودی و تغییر در مرتبه شخص است و کمالات مکتسب اخلاقی عین نفس و عین مرتبه وجودی شخص می‌گردد. اخلاق از تغییر در صفتی درونی به نوعی دگرگونی درونی خود فرد انتقال می‌یابد، و با این بیان به سان نوعی ظهور خود اخلاقی، در زمره تعاریف طبقه پنجم این جستار است. در این مقاله به بازسازی تلقی صدرا از اخلاق از طریق تعریف به عوامل نیز پرداختیم تا بتوانیم تعریفی متلائم با مبانی فلسفی او و تعریفی روزآمد بر اساس مبانی فکری او ارائه دهیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. «تقول إن الجوهر الذي يتبدل طور من الوجود بطور آخر أشد أو أضعف و ليس يمنع تبدل أنحاء الوجود انحفاظ الماهية و المعنى المشترك فيه الذاتي و ليست نسبة الوجود

فکری مستترند یا توسط آن کنترل می‌شوند، توسط قوای بدنی یا حتی بدون نیاز به آن، گزینش و صادر می‌شوند.

بحث و نتیجه‌گیری

اگرچه ملاصدرا اخلاق را به خلق تحویل برده و تعریف وی همچون تعاریف مشائی از اخلاق است، اما این تعریف در پارادایم فکری وی تصویرسازی متفاوتی می‌یابد. با توجه به اینکه ملاصدرا خلق را بر اساس نظریه حرکت جوهری، نوعی اشتداد وجودی می‌داند، می‌توان اخلاق را نزد وی نوعی بروز و ظهور و وجهی از مرتبه وجودی فرد دانست که در پاسخ به مواجهه او با موقعیت‌ها، مسائل، تعارض‌ها و معضلات و قضاوت‌ها یا آنچه متضمن یک نیت، تصمیم‌گیری یا انجام فعلی اختیاری است، در بستری از آنچه در استدلال خویش (اولیات، تجربیات و...) و جامعه (مشهورات و امور ظنی: ایدئولوژی، فرهنگ، خانواده، دین، مذهب، قومیت، قانون و...)، باید و نباید یا خوب و بد شناخته می‌شود، از او نمود می‌یابد. فرد در ارائه این پاسخ از تمامی ظرفیت‌های درونی و درونی‌شده وجودی خود (نظیر شناخت و ابزارهای معرفت)، نیروهای سرشتی (فطرت، غرایز، طبیعت و...)، وراثت، انگیزش و عاطفه، نیروهای بدنی (قدرت و...) بهره می‌جوید. این پاسخ به طریق اولی برآمده از ابعاد شناختی وجود اوست که دیگر ابعاد با آن متلائم و نهایی می‌گردد و به اشکال مختلفی چون رفتار و عمل بیرونی جسمانی ظاهری یا نوعی گفتگوی با خود و دیگران نمود پیدا می‌کند.

بنابراین رفتار، اخلاق نیست، بلکه رفتار یکی از نموده‌های اخلاق است. اخلاق صفات عارض بر فرد نیست بلکه جزیی از وجود فرد و نمودی از اوست و چون چنین است همواره و در هر

سیف، سوسن؛ کدیور، پروین؛ کرمی نوری، رضا؛ لطف آبادی، حسین (۱۳۹۳). روان‌شناسی رشد (۱). تهران: سمت.

شیر، سیدعبدالله (۱۳۶۴). اخلاق. ترجمه محمدرضا جباران. قم: نشر روح.

شجاعی، امیراحمد؛ ابوالحسنی نیارکی، فرشته (۱۳۹۰). «اخلاق؛ تقوی، فضیلت یا رفتار». اخلاق و تاریخ پزشکی. س ۴. ش ۴. ص ۶۷-۷۴.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۸۷). اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی. تهران: خوارزمی.

غزالی، ابوحامد (۲۰۰۴م). احیاء علوم الدین. بیروت: دارصادر.

فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۷). درآمدی بر اخلاق حرفه‌ای. تهران: سرآمد.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۹). علم‌النفس فلسفی. تحقیق محمدتقی یوسفی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

کریم‌زاده، صادق (۱۳۸۹). «سازوکارهای روان‌شناختی فرآیند درونی‌سازی ارزش‌های اخلاقی». روان‌شناسی و دین. س ۳. ش ۲. ص ۵-۲۸.

کیلن، ملانی؛ اسمتانا، جودیت (۱۳۸۹). رشد اخلاقی، کتاب راهنما. ترجمه محمد جهانگیرزاده، علی‌رضا شیخ‌شجاعی، سیدرحیم راستی تبار، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۵). شرح جلد هشتم الاسفار الاربعه تحقیق و نگارش محمد سعیدی‌مهر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

_____ (۱۳۸۱). فلسفه اخلاق. تحقیق احمدحسین شریفی. تهران: نشر بین‌الملل.

مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). مجموعه آثار. تهران: صدرا.

ملاصدرا، محمدبن ابراهیم (۱۳۵۴). المبدأ و المعاد. تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

_____ (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية. مشهد: مرکز نشر دانشگاهی.

_____ (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. تحقیق محمد خواجوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

_____ (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم. تحقیق محمد خواجوی، قم: بیدار.

_____ (۱۳۸۳). الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه. تهران: بنیاد حکمت اسلامی ملاصدرا.

إلى الماهية كنسبة العارض الخارجي لمعروضه و العرض لموضوعه حتى يرد عند تبدل الوجود في الحركة الجوهرية بأن ذلك تبدل لا في الجوهر بل بأمر خارج عنه لما علمت أن وجود كل شيء هو تمام حقيقته ليس بأمر خارج عنه بل الحق أن تبدل أنحاء وجود نوع واحد هو بالحقيقة تبدل في نفس ذلك النوع و إن كان المفهوم محفوظا و الماهية باقية بحسب حدها و معناها» (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۹۸).

۲. «كذلك الكيفية النفسانية إذا اشتدت صارت ملكة راسخة أي صورة نفسانية» (همو، ۱۳۸۳: ۹/ ۴۰۵).

۳. «أكثر الاختلاف الواقع في الصفات الإنسانية راجع إلى قوة النفس و شرفها و مقابلها أعني الضعف و الخسة و هذا شيء يستفاد من تضاعيف ما ذكرناه في أحوال الوجود و إن شدته و ضعفه مما يوجب اختلاف الأشياء ذاتا و صفة».

۴. «إن النفوس الإنسانية لها تفاوت عظيم في الكمال و النقص و الشرف و الخسة فالنفس القوية منها هي الوافية بصدور الأفعال العظيمة منها و الشديدة في أبواب كثيرة لما مر من جامعيتها للنشئات الوجودية و النفس الضعيفة في مقابلها».

منابع

ابن‌سینا، حسین‌بن عبدالله (۱۳۸۷). الهیات من کتاب الشفاء. تحقیق حسن حسن‌زاده آملی. قم: بوستان کتاب.

ابن‌عدی، یحیی‌بن حمید (۱۳۶۵). تهذیب‌الاخلاق. تصحیح و ترجمه محمد دامادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

ابن‌مسکویه، ابوعلی احمد (۱۳۸۴). تهذیب‌الاخلاق و تطهیر‌الاعراق. قم: زاهدی.

ابوالحسنی نیارکی، فرشته؛ شجاعی، امیراحمد (۱۳۸۹). «مقایسه دو رهیافت سنتی و جدید در تعریف اخلاق». فصلنامه پژوهشی اخلاق. ش ۱۰. ص ۳۳-۴۶.

حسین‌زاده، محمد و همکاران (۱۳۹۶). «رابطه سرشت انسان و مسؤلیت اخلاقی از دیدگاه ملاصدرا». خردنامه صدرا. ش ۸۷. ص ۵۱-۶۶.

درزی، راحله؛ آیت‌اللهی، حمیدرضا؛ سعیدی‌مهر، محمد (۱۳۹۶). «بازخوانی نظریه ملاصدرا درباره مزاج، کیفیات نفسانی و خلقیات در فاعلیت نفس»، حکمت اسلامی. س ۴. ش ۴. ص ۳۳-۵۷.

رازی، فخرالدین (۱۴۱۱ق). المباحث المشرقیة فی علم الالهیات و الطبیعیات. قم: بیدار.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۷ق). الذریعة الی مکارم الشریعة اصفهان: دانشگاه اصفهان.

- Hinde, Robert A. (2002). *Why good is good: the Sources of Morality*. London: Routledge.
- Hoffman, Martin. L. (2000). *Empathy and Moral Development: Implications for Caring and Justice*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hume, D. (1957). *An Inquiry Concerning the Principles of Morals*. Indianapolis, IN: The Bobbs-Merrill Co.
- Kant, I. (1993). *Grounding for the Metaphysics of Moral*. Indianapolis, IN: Hackett Publishing Company.
- Nussbaum, M.C. (1999). *Sex and Social Justice*. New York: Oxford University Press.
- Oakshott, M. (1975). *On Human Conduct*. Oxford: Clarendon Press.
- Piaget, J. (1948). *The Moral Judgment of the Child*. translated by Marjorie Gabain. USA: Free Press.
- Turiel, Elliot (1985). *The Development of Social Knowledge: Morality and Convention*. Cambridge: Cambridge University Press.
- _____ (۱۳۸۹). تفسیر القرآن الکریم. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- مور، جورج ادوارد (۱۳۸۸). مبانی اخلاق. ترجمه غلامحسین توکلی و علی عسکری یزدی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- Aronfreed, Justin (1968). *Conduct and Conscience: the Socialization of Internalized Control over Behavior*. New York: Academic Press.
- Bandura, A.; Walters, R. H. (1963). *Social Learning Theory and Personality Development*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Damasio, Antonio (2003). *Looking for Spinoza: Joy, Sorrow, and the Feeling Brain*. London: William Heinemann.
- Haidt, J. (2001). "The Emotional Dog and its Rational Tail: a Social Intuitionist Approach to Moral Judgment". *Psychological Review*. Vol.108, No.4. pp.814-834.

